

■ به نظر من نبود انتخابات حزبی به این معنا که حزبی بیاید و بعد از دولت و دوره خود پاسخگو باشد، مشکلی ملموس است. احزاب هستند ولی چه سازو کاری و چه اتفاقی در این حوزه باید رخ بدهد، این نکته جای تامل و مطالعه دارد. چه کنیم تا خلأ نبود حزب پر شود. باید احزاب در کشور آسیب شناسی شوند. باید ببینیم مدل حزب در دیگر کشورها به درد ما می خورد یا نه؟! این خلأ احساس می شود

آیا مردم ایران غیر سیاسی شده اند؟

سیاست زدایی؛ واقعی یا برساختی

ایران دیگر میلی به سیاست ندارد و ترجیح می دهند نسبت به آن بی تفاوت باشند؟ این سوالات را در صفحه اندیشه روزنامه «وطن امروز» با بحث لاسلام مهدی ابوطالبی، عضو هیات علمی مؤسسه امام خمینی (ره) در میان گذاشتیم که حاصل آن را در قالب یک یادداشت شفاهی در ادامه می خوانید.

یکی از عواملی که در ماه های گذشته در تحلیل میزان مشارکت مردم در انتخابات توسط افراد مختلف مطرح می شد، بحث سیاست زدایی بود. در یک جامعه سیاست زدایی شده، افراد علاقهای به مسائل سیاسی از خود نشان نمی دهند و اصطلاحاً منفعل و غیر سیاسی شده اند. اما این تحلیل چقدر در باره چند انتخابات اخیر صادق است؟ آیا واقعا حداقل بخشی از مردم



۱ مشارکت و عامل اقتصادی

کاهش مشارکت در انتخابات که از اواخر دولت آقای روحانی شروع شد دلایل مختلفی دارد. اولاً باید دقت کرد با توجه به اینکه متوسط مشارکت های ما حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد بوده است، تقریباً بین ۱۵ تا ۲۰ درصد کاهش مشارکت داشته ایم، لذا اکنون مشارکت به حدود ۵۰ درصد رسیده است. بخشی از علت کاهش مشارکت ناشی از مشکلات اقتصادی سال ۹۸ به این سواست، بحران های سال ۹۸ و گرانی سرسام آوری که قیمت بسیاری از اجناس را تا

۱۰ برابر افزایش داد و ادامه یافت و قطع نشد، نخستین کاهش مشارکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری را رقم زد، لذا یک علت مشکلات اقتصادی بود که آمارها نیز نشان می دهد هم در تهران در پایین شهر و هم در مناطق محروم که معمولاً مشارکت بالایی دارند، با کاهش مشارکت روبرو بودیم. به نظر من این بار کاهش ضعیف تر مشارکت کمتری داشتند، در حالی که همیشه مشارکت این گروه بالا بود و این وضعیت ناشی از مشکلات اقتصادی است.

۲ مشارکت و نارضایتی

در دولت آقای روحانی همدلی و همدردی با مردم وجود نداشت و حتی رفتارهای برخی وزرا و شخص آقای روحانی نوعی بی اعتنائی به مردم را نشان می داد. در آن دوره فاصله های بین مردم و مسؤولان وجود داشت. مثال هایی در این زمینه وجود دارد، از جمله اینکه برخی وزرا تعبیری در رابطه با مردم

به کار می بردند. آقای روحانی در ماجرای بنزین تعبیری به کار برد که مردم حس کردند مورد تمسخر و توهین قرار گرفته اند. در آن دوره ناهماهنگی اشرافی وجود داشت و دولت با مردم همراه نشده بود و همین مساله وضعیت نارضایتی ناشی از گرانی را تشدید کرد؛ این موضوع از عوامل اصلی است.

۳ مشارکت و تورم

در دولت مرحوم شهید رئیسی تورم کاهش یافت اما آن اتفاقی که مردم انتظار داشتند رخ نداد. تورم ارقام اصلی کاهش نیافت و در برخی موارد شاهد افزایش قیمت ها بودیم. این مسائل برای مردم مهم است، لذا بهبود وضع اقتصادی ملموس در دولت شهید رئیسی هم برای مردم رخ نداد تا حس کنند تغییری اساسی و جدی رخ داده است.

البته در این دوره برای برخی اقشار اتفاقات خوبی افتاد. به طور مثال برای کارگران کارخانه هایی که تعطیل شده بودند، یاد بحث قانون جوانی جمعیت و وام هایی که در این خصوص داده شد، همچنین درباره مساله مسکن و کسانی که در صف خرید مسکن قرار گرفته اند و برخی موارد دیگر، اتفاقات مثبتی رخ داد اما کلیت فضای تورمی باقی ماند.

۴ مشارکت و سیاست زدایی

یکی از مشکلات اقتصادی که رسانه ها نیز به پررنگ شدن آن دامن می زنند و در این فضا کارهای رسانه ای علیه نظام می شود، ایجاد این حس است که مردم فکر کنند عموم مسؤولان زندگی خوبی دارند و مردم زندگی خوبی ندارند و میان مردم و مسؤولان فاصله طبقاتی وجود دارد. مثلاً گفته می شود فرزندان مسؤولان در خارج از کشور هستند و خودشان درآمدهای خوبی دارند و به فکر مردم نیستند. این حس در مردم دیده

می شود که با تغییر دولت ها و روسای جمهور تفاوتی رخ نخواهد داد، لذا این حس به وجود آمده که هر کسی روی کار بیاید، فایده چندانی نخواهد داشت. از این معنا تعبیر سیاست زدایی تا حدودی اتفاق افتاده است، یعنی احساس می کنند حضورشان در انتخابات اثر ندارد و هر کسی بیاید برای شان فایده چندانی نخواهد داشت. همین موضوع فضای مشارکت را کاهش کرده است.

۵ مشارکت و زندگی مدرن

سبک زندگی مدرن، انسان ها را از فضای سیاسی دور کرده و بخشی از مردم از این منظر در انتخابات شرکت نمی کنند؛ فشری از مردم و بخشی از نسل جدید که فضاهای آنها سیاسی نیست و به این معنا دغدغه های سیاسی ندارند و

انقدر مشغول فضای مجازی و فضاهای روزمره خود هستند و مشارکت سیاسی، حضور سیاسی و رفتار سیاسی برای شان مهم نیست. این حس در برخی وجود دارد و عده ای را از فضای انتخابات دور کرده است.

۶ مشارکت و شورای نگهبان

درصد کمی تا حدود ۵ درصد کسانی هستند که اعتراضات سیاسی خاص داشتند، مثلاً به بحث رد صلاحیت های شورای نگهبان نقد داشتند و احساس کردند نماینده های از جانب اینها وجود ندارد یا

احساس کردند با عملکرد شورای نگهبان یکدست شدن حاکمیت رخ داده است. به نظر من تعدادی به این صورت هستند و اعتراض شان را با نیامدن نشان دادند.

۷ مشارکت و تبعیض

درصدی از عدم مشارکت مربوط به معترضان است؛ کسانی که احساس می کنند هر چه می گویند تبعیض و مشکلات وجود دارد، فایده ای ندارد. احساس این گروه این است که در جمهوری اسلامی با فساد مسؤولان برخورد نمی شود. در حالی که در بسیاری از مقاطع با فساد برخورد شده است و از صدها مورد برخورد با فساد شاید ۲-۳ مورد در ذهن مردم وجود داشته باشد که اینطور برجسته شده که نظام نتوانست یا نتوانست برخورد کند یا اصلاً

اهمیتی به این موضوع نمی دهد. مثلاً موضوع آقای خاوری که این حس ایجاد شد پول نظام را برداشته و برده است و با او برخوردی نمی شود. حس عدم برخورد با فساد نارضایتی ایجاد کرده است و این معترضان فکر می کنند شرکت در انتخابات فایده ای ندارد، هر کسی بیاید همین است و می خواهند اعتراض شان را کف خیابان نشان بدهند. قشر محدودی اینطور فکر می کنند و بستر خیابان را به جای صندوق انتخاب می کنند.

۸ مشارکت و اعتماد سیاسی

که می خواهند برای شان کار کنند و این آدمها باید با رای دادن سر کار بیایند تقویت این باور با عملکردهای دولت و مجلس و مسؤولان اتفاق می افتد. وقتی تقویت این باور با مسؤول فاسد رخ دهد، رشد اقتصادی باشد، تورم کنترل شود و کاهشی شود. مشکلات مردم حل شود و مردم بهبود وضعیت اقتصادی را به طور ملموس در زندگی خود ببینند، این وضعیت می تواند در بازگشت مردم به مشارکت سیاسی اثر گذار باشد.

برای بالا بردن مشارکت باید اعتماد مردم به نظام بازگردد. مردم باید احساس کنند مسؤولان می خواهند کار کنند و دغدغه کار کردن برای مردم را دارند؛ همان طور که به نظر می رسد یکی از دلایل رای آوردن آقای پزشکیان همین بود و حرف دل مردم را در انتخابات زد و مردم فکر کردند او از طرف آنها حرف می زند و دغدغه آنها را می فهمد و در گفتار صادق است و قصد اصلاح دارد. مردم باید قبول داشته باشند در میان مسؤولان افرادی هستند

۹ مشارکت و شفافیت

می شود ولی این موارد در فضای عمومی منتشر نمی شود، چون کار رسانه ای درست و مناسبی در این زمینه نمی شود. مردم باید بدانند قرار است با مسؤول فاسد برخورد شود و اتفاقاتی رخ دهد و تغییری ایجاد شود. عدم شفافیت خطرناک است و مردم را از نظام دور می کند. اعتماد از بین می رود و مشکلاتی ایجاد می شود که عدم مشارکت سیاسی از آن جمله است. اقلشاری که حس می کنند اعتراض شان به جایی نمی رسد، همان کسانی هستند که ابهام و عدم شفافیت و عدم پاسخ گرفتن به موقع، انتقادات شان را به اعتراض تبدیل کرده است. اگر این قشر احساس کنند اعتراض و انتقادات شنیده می شود و به آن ترتیب اثر داده می شود، شاید اعتمادشان دوباره بازگردد.

نکته بعدی بحث شفافیت است. متأسفانه ما شفافیت نداریم و بسیاری از بحثها در ابهام می ماند. شایعه ای راجع به یک یا چند مسؤول سیاسی مطرح می شود و حرف های بزرگی می شود ولی نه با بخش کننده شایعه برخورد می شود و نه با مسؤول. به طور مثال در بحث کرسنت طرفین همدگر را در حد خیانت به کشور و نظام متهم می کنند ولی بعد، قضایی برای پاسخگویی به افکار عمومی شکل نمی گیرد. مردم باید بفهمند مساله چیست و خطا کار کیست؟! وقتی این برخوردها شکل نمی گیرد و مساله شفاف نمی شود، مردم از مسؤولان دلزده می شوند.

۱۰ مشارکت و پاسخگویی

این معنا که حزبی بیاید و بعد از دولت و دوره خود پاسخگو باشد، مشکلی ملموس است. احزاب هستند ولی چه سازو کاری و چه اتفاقی در این حوزه باید رخ بدهد، این نکته جای تامل و مطالعه دارد. چه کنیم تا خلأ نبود حزب پر شود. باید احزاب در کشور آسیب شناسی شوند. باید ببینیم مدل حزب در دیگر کشورها به درد ما می خورد یا نه؟! این خلأ احساس می شود. مردم باید بفهمند مشکلات کشور از کجاست و راهکارش چیست. رهبر معظم انقلاب فرمودند بخش اصلی جهاد تبیین بر عهده مسؤولان است. مسؤولان باید با مردم صحبت کنند. باید علت ناکامی ها را بگویند و مشکلات را مطرح کنند. اگر در این مرحله، پاسخگویی درستی وجود داشته باشد و اگر مشکلات و نقص هایی که وجود دارد تشریح شود و مردم احساس کنند کاری در حال انجام است، وضعیت متفاوت می شود. اگر روشنگری مسائل سیاسی و اجتماعی برای مردم و پاسخگویی مسؤولان اتفاق بیفتد، شاید خلأ حزب برطرف شود. به طور کلی فقدان سازو کار حزبی، کاهش مشارکت را در پی دارد.

در موضوع مشارکت، فقدان مساله حزب نیز احساس می شود. در این زمینه کمبودهایی وجود دارد. به طور مثال دولتی می آید و از نظر مردم خوب کار نمی کند اما هیچ کسی مسؤولیت آن را گردن نمی گیرد و فضا مهیم می ماند. اگر حزب به معنای واقعی داشتیم، تکلیف حزب دولت مشخص می شد و مردم دیگر به این حزب اقبال نمی کردند. چون احزاب در این مقطع فعال نیستند و انتخابات حزبی نیست، مردم احساس می کنند نمی توانند از کسی مطالبه گری کنند و وقتی نفر بعدی بر سر کار می آید، نسبت خود را با قبلی ها انکار می کند و می گوید من از آن حزب و آن گروه و دسته نیستم، در حالی که عملاً از همان گروه هستند. فقدان حزب در این موضوع بسیار خودش را نشان می دهد. ما حزب داریم ولی به شکلی نیست که احزاب عملکرد دولتی را گردن بگیرند. علت عدم رشد حزب در فضای کشور ما شاید این باشد که در این فضای فرهنگی مدل حزب به معنای غربی جواب نمی دهد. چون ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم حزبی رای نمی دهند. این وضعیت قابل بررسی است. به نظر من نبود انتخابات حزبی به

انتخابات و مسائل حل نشده

گفتمان های سیاسی ایده جدیدی ارائه نکردند. الان از سال ۹۸ به این طرف مردم احساس می کنند چه ایده های مطرح شده و چه حرف تازه ای به میدان آمده که من بخواهم زیر علم آن سینه بزنم؟ آقای روحانی گفتار تازه ای رو نکرده بود. ایشان همان حرف های دولت آقای هاشمی و خاتمی را با یک روش جدیدی مطرح کرد، حرف تازه ای نبود. چیز جدید و متفاوتی که مثلاً چشمها را خیره کند و دل ها را به خودش مجذوب کند، ارائه نکرد. حتی خودش هم می دانند گفتار متفاوتی از دولت اصلاحات و دولت سازندگی نداشتند. تقریباً می توانیم بگوییم بعد از دولت آقای احمدی نژاد ایده رقابت در حوزه سیاسی کم رنگ شد. بعد از آقای روحانی باز هم کم رنگ تر شد. یکی از اشکالات آقای رئیسی این بود که نه ایده ای رو کرد و نه حرف تازه ای زد و نه توانست بخوبی گفتار سیاسی را نمایندگی کند. این حس را نتوانست ایجاد کند. خبنا طبیعی است که حداقل این اتفاق یک مقدار که بماند و رسوب کند، اثر بلندمدت و میان مدت آن باعث خواهد شد مساله مشارکت را از رونق می اندازد. این هم خیلی عامل مهم و جدی ای است. آخرین لایه که ما می بینیم اینجاست که آن اشاره کنم این است که اساساً فروپستی در حوزه اندیشه و فکر داریم. ما نیاز داریم راجع به اندیشه مردمسالاری دینی دائم فکر کنیم و دائم رو به پیشرفت باشیم و حرف تازه بزنیم. این نظریه در مسیر واقعیت

فرض این است که از منظر سیاسی اصلاح راه بسته نیست ولی من ۱۰ بار این مسیر را رفته ام و آمده ام اما احساسی به من دست نمی دهد که این راه رفتن من در این مسیر، توانسته حل مساله ای را رقم بزند. اینکه مردم احساس کنند مشارکت در انتخابات به معنای کاهش مسائل کشور است، این انتخابات و این نحوه اجرای انتخابات، این حس را به مردم نمی دهد. البته به این معنی نیست که مردم انتخابات را کلاً قبول ندارند؛ فرهنگ سیاسی مردم اینگونه است که انتخابات در آن معنادار است و این دو با هم تفاوت دارد. بله؛ در دهه ۹۰ مردم احساس کردند ما هر چه از این راه وارد می شویم، در کاهش مساله ها تأثیری ندارد. حالا ممکن است شما بگویید چوب جای دیگری را می خوریم، مثلاً شیوه اداره کشور ناکارآمد است و این ناکارآمدی در عدم مشارکت سرریز می شود. یعنی به خود سازو کار انتخابات ربطی ندارد و ما نمی توانیم بگوییم رقابت بی معنا شده است. به طور کلی احساس کارآمدی در کشور در اینکه من در انتخابات شرکت کنم یا نکنم، تأثیر دارد. نکته دیگر اینکه بالاترین درجه رقابت در حوزه انتخابات این است که افراد چه ایده های ارائه می دهند و چه کسانی این ایده را برای حل مسائل کشور نمایندگی می کنند. در طول دهه ۹۰ ما شاهد این هستیم که مردم به این جمع بندی رسیدند که

یکی از دلایلی که معمولاً درباره تحلیل کاهش مشارکت در انتخابات مطرح می شود، وضعیت ویژه اقتصادی کشور در دهه ۹۰ است. ما در دهه ۹۰ شاهد واقعیت هایی از قبیل ۳ برابر شدن فقر مطلق، کاهش رفاه عمومی، افزایش ضریب جینی، کاهش ارزش پول ملی، شورش های اجتماعی و... بودیم. اما موقعیت دهه ۹۰ چقدر می تواند توجه به امر انتخابات و به طور کلی مشارکت در انتخابات را دستخوش تغییر کند؟ این سوالی است که با مصطفی غفاری، عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع) در میان گذاشتیم. مساله این است که نسبت اتفاقات دهه ۹۰ با انتخابات چیست و انتخابات کجای این بازی است؟ ما این مسائل را همیشه داشته ایم ولی در خود دهه ۹۰ ما کاهش مشارکت نداشتیم. نکته ای که به خاطر این سوال می خواهم اشاره کنم این است که وقتی مردم به طور مستمر در انتخابات مشارکت می کنند اما احساس می کنند مسائلشان حل نشده، کم کم به خود این سازو کار شک می کنند. یعنی انباشت مسائل حکمرانی بدون آنکه تجربه انتخابات نشان دهد مشارکت مردم در کاهش مسائل یا حل مسائل نقش داشته، خود این یک بدبینی ایجاد می کند. ممکن است مردم احساس کنند مشکل نمایندگی هم ندارند اما هر چه از این مسیر وارد می شوند جوابی نمی گیرند. یعنی مشارکت در انتخابات نمی تواند مساله ای را حل کند.

ما دوقطبی را تجربه کردیم. افزایش درجه شوک، جامعه را بی حس می کند. شما مدام درجه شوک را افزایش می دهید اما به یک جایی می رسید که هر چه به مریض شوک می دهید دیگر اثری ندارد. اگر به مرده شوک بدهید، هیچ واکنشی نشان نمی دهد. شاید در یک مقطعی این دوقطبی سازی ها تأثیر گذار بود. ضمناً مهم است که این دوقطبی بر سر چه چیزی باشد. دوقطبی باید موضوع داشته باشد و لااوقطبی مثل شمشیر سر خودمان را می برد. حال چه کار باید کرد؟ به نظر من معاینه شش دوباره به عرصه انتخابات و صندوق مهم است. باید یک کار نظری و فلسفی از عرصه مفاهیم گرفته تا اقداماتی که انجام می دهیم، صورت دهیم. بین بخش های عمده ای از جامعه معنای مشترک از بین رفته یا کم رنگ شده است. پس کار اصلی دوباره معنا دادن به این هنجارها، به این ارزش های مشترک و به این معنای مشترک است. شاید در لحظه اول در نقطه های بایستیم که خیلی مطلوب نباشد. مثلاً من دوست دارم با یکی درباره نماز شب صحبت کنم، از قضا با کسی هم اتفاق شدم که طرف اصلاً نماز نمی خواند. این چیز خوشایندی نیست ولی اگر بخواهید فصل مشترکی پیدا کنید باید سر نماز واجب با هم حرف بزنید. شاید یک فصل بعد یا ۲ فصل بعد فضا فراهم شود. برای اینکه شما بتوانید راجع به مقولات با چگالی ارزشی و معنای عمیق تر با همدیگر به توافق برسید.